

()

چکیده

ایلات و عشایر که بخش قابل توجهی از جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دهند، از جمله زحمتکش‌ترین اقشار جامعه هستند. عشایر با کوله‌باری از استضعاف، مشکلات طاقت‌فرسای زندگی را مظلومانه بر دوش می‌کشند. یکی از این ایلات، ایل بزرگ " قشقائی " است که به صورت پراکنده در فارس و صفحات جنوبی کشور مستقر است و نقش فعالی در تحولات سیاسی اجتماعی معاصر داشته است. در شماره حاضر بخش "ایران‌شناسی" فصلنامه به معرفی اجمالی این ایل پرداخته شده است.

نویسنده مقاله که خود در یک خانواده عشایری قشقائی دیده به جهان گشوده است پس از ذکر مقدمه‌ای در خصوص وجه تسمیه کلمه " قشقائی، به‌طور مختصر پیرامون مسائلی چون زبان و مذهب قشقایی‌ها، موقعیت جغرافیایی قشلاق و ییلاق، جمعیت، ساخت سیاسی و اجتماعی، اقتصاد ایل و در نهایت سیاست پهلوی‌ها (پدر و پسر) و جمهوری اسلامی ایران نسبت به قشقایی‌ها به بحث می‌پردازد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

مورخان و محققان، در خصوص کلمه " قشقای " و وجه تسمیه آن تفاسیر گوناگون دارند. نویسنده کتاب " فارسنامه ناصری " ایل قشقای را از اعقاب قبیله ترک " خلیج " دانسته است که وقتی به ایران آمدند و در حوالی اراک (عراق عجم) اقامت گزیدند، قشقایها از آنها جدا شدند و در جنوب ایران، در ایالت فارس سکونت اختیار کردند. (۱)

در مجله نامه نور "ویژهنامه قشقایها" آمده است، ایل قشقای را قبل از دوره صفویه، از قفقازیه در شمال ایران نقل مکان دادند و سپس در زمان حکومت شاه عباس (۹۹۸ - ۱۰۳۸ هـ. ق) آنها را به فارس کوچاندند؛ هر چند که طایفه "فارسیمدان" قبل از قشقایها در منطقه مقیم بوده و در منابعی نام از آنها برده شده است (۲).

ظاهراً قدیمی ترین سندی که نام قشقای را در بردارد، کتاب "جامع التواریخ حسنی" (سالهای ۸۵۷ - ۸۵۵ ه. ق) است که در شرح احوال شاهزادگان تیموری می باشد. (۳) در " تذکره نصرآبادی " مربوط به عهد شاه عباس دوم صفوی نیز در دو مورد به نام " قشقه ای " (۱۱۲۸ ه. ق) و قشقای در کنار طایفه ترک خلیج بر می خوریم. (۴)

خود قشقایها واژه " قشقاق " یا " قاشقه " را به نشان و علامت سفیدی که در پیشانی بزغاله یا اسب باشد، اطلاق می کنند. از این حیث، می توان قشقایها را دارندگان اسب پیشانی سفید دانست.

آنچه مسلم است، این ایل از چند طایفه تشکیل شده است و حداقل از زمان صفویه در فارس متوطن شده است. زبان قشقایها ترکی است که با لهجه خاصی تکلم می شود. یکی از محققان لهجه آنها را جزو لهجه های گروه اغوز و شاخه ترکی آذری یا ترکی ایرانی می داند (۵). به علت اقامت طولانی در منطقه فارس و

حشر و نشر با فارسی زبانان، به مرور کلمات فارسی در زبان و لهجه قشقای‌ها راه یافته است. آنها همچنین در انتخاب اسامی برای فرزندان خود، علاوه بر اسامی ترکی، از اسامی فارسی و حتی عربی نیز استفاده می‌کنند. لهجه ترکی قشقای، به ترکی آذری بسیار شباهت دارد؛ در ادبیات فولکلوریک قشقای، ترانه‌هایی یافت می‌شود که در آنها از مکان‌هایی چون تبریز، هشرخان، شروان، داغستان و ... یاد شده است. (۶)

قشقای‌ها مسلمان و شیعه اثنی‌عشری هستند و ارادت خاصی به خاندان عصمت و طهارت و ائمه معصوم علیهم‌السلام، بخصوص حضرت ابوالفضل‌العباس (ع) دارند. این ارادت و اعتقاد تا بدان پایه است که هیچ‌گاه به نام حضرت عباس (ع) قسم دروغ نمی‌خورند.

قشقای‌ها مناطق وسیعی از فارس را که از مشرق به غرب نیریز تا کهکیلویه و از شمال به جنوب از آباد تا خلیج فارس کشیده شده است، در اختیار دارند. آنها در طول سال، به منظور برخورداری از هوای بهتر و دسترسی به چراگاه‌های مناسب، قشلاق و ییلاق می‌کنند.

" لرد کرزن " در کتاب "ایران و قضیه ایران" می‌نویسد: " قشقای‌ها در دوبار مهاجرت سالیانه خود مناطق وسیعی را سیر می‌کنند؛ زیرا در حالی که زمستان‌ها در قشلاق یا گرمسیر سواحل دشتستان و لارستان به سر می‌برند، با فرا رسیدن بهار به سمت شمال روی می‌آورند و نقرات معدودی را در گرمسیر باقی می‌گذارند تا محصولات پراکنده‌ای را که کاشته‌اند جمع‌آوری و برای حفظ از هوای زمستانی در گودال‌ها انبار کنند. (۷)

منطقه قشلاقی قشقای‌ها که دارای وسعت بیشتری از مناطق ییلاقی آنهاست، در طول مناطق جنوبی فارس، در امتداد ساحل خلیج فارس گسترده است. سرحد شرقی آن در شهرستان لار و جهرم قرار دارد که هم‌مرز با طوایف عرب و باصری است و از حوالی خنج و گله‌دار و دارالمیزان آغاز می‌گردد و به طرف غرب و شمال، در امتداد خط ساحلی پیش می‌رود. حد جنوبی این منطقه را جلگه ساحلی تشکیل می‌دهد؛ آنجا که ارتفاعات به جلگه پست ساحلی ختم می‌شود و مرز مناطق مسکونی قشقای‌هاست که بعضی اوقات، تحت شرایط مساعد، تا کنار دریا نیز امتداد می‌یابد؛ و این خط مرزی، از گله‌دار شروع می‌شود، از خور موج می‌گذرد و به حوالی بندر گناوه می‌رسد. خط شمالی از حدود شمال غرب لار آغاز می‌شود و پس از گذشتن از حوالی جهرم و فیروزآباد به کازرون و از آنجا به سرحد غربی در نزدیکی بهبهان ختم می‌گردد. (۸)

قشلاق طوایف عمله، شش بلوکی، فارسیمدان، کشکولی کوچک و چند طایفه وابسته از مناطق کم‌ارتفاع جلگه‌ای و پست لار، جهرم، فیروزآباد آغاز می‌شود و تا کرانه‌های خلیج فارس ادامه می‌یابد؛ گرمسیر دره شوری‌ها، کشکولی بزرگ و شاخه‌های وابسته از حدود کازرون، تا نزدیکی‌های بهبهان و بندر گناوه را دربر می‌گیرد. (۹)

قشقای‌ها دارای دو منطقه سردسیری یا ییلاقی هستند؛ یک منطقه بین شیراز و دشت ارژن تا اطراف کازرون قرار دارد و دیگری در شمال شرقی شیراز. این منطقه که به "سرحد بزرگ" معروف است از اردکان، تا مرزهای کهکیلویه ادامه می‌یابد و ارتفاعات حوالی فیروزه‌کوه تا همسایگی بختیاری‌ها و ارتفاعات دنا را شامل می‌شود؛ طوایف مختلف قشقای‌ها در سراسر این منطقه پراکنده‌اند. (۱۰)

قشقای‌ها هنگام کوچ، از خط سیر مشخص و معینی می‌گذرند. بنابر سنت، هر طایفه از " ایل‌راه" خاص خود عبور می‌کند و بندرت اتفاق می‌افتد که این مسیر، ناشی از عَرَفِ عادت تغییر کند. چنانچه خط سیر کوچ کنندگان از میان زمین‌های بایر و هموار بگذرد، مشکلات چندان به بار نمی‌آورد؛ اما اگر از جوار زمین‌های زراعتی عبور کنند، ممکن است محصول ده‌نشینان دستخوش زیان‌هایی گردد؛ در گذشته خوانین برای جلوگیری از این زیان‌ها بشدت به کار کوچ نظارت می‌کردند. قشقای‌ها در شرق و جنوب‌شرقی با طوایف ترک، عرب و فارس از ایل خمسه، در غرب و شمال غرب با طوایف لر کهگیلویه و نیز در شمال غرب با طوایف بختیاری و بالاخره در فاصله این دو با طوایف متعددی از لرها و گروه‌های دیگر عشایری در تماس هستند و به همین جهت در جوار هر یک از ایلات بزرگ همسایه، طوایف نیرومندی از ایل قشقای مستقر شده‌اند؛ بدین صورت که طایفه ششبلوکی در جوار ایلات خمسه، طایفه کشکولی بزرگ در مجاورت دلوار بویر احمد و ممسنی و باشت و بابویی، و درّه شوری‌ها در کنار بختیاری‌ها (در بیلاق) و لرهای ممسنی (در قشلاق) قرار دارند. (۱۱)

امروزه، اکثریت عمده قشقای‌ها به عنوان عشایر چادرنشین در کوه‌های زاگرس و در منطقه‌ای بین اصفهان و خلیج فارس و جنوب‌غربی کشور پراکنده‌اند. ظاهراً حوزه جنوبی زاگرس که از تنوع جغرافیایی و منابع غنی برخوردار است، امکان بهره‌وری از امکانات را برای آنها فراهم می‌کند. به علاوه، موقعیت استراتژیک این منطقه از نظر رؤسای ایل پنهان نبوده است؛ زیرا کوه‌های زاگرس و سختی دسترسی به ارتفاعات آن، موضع ایل بویژه در مقابل نیروهای دولتی را تقویت می‌کرده است.

شهر شیراز نیز به قشقای‌ها امکان می‌داد تا امور اقتصادی و سیاسی خود را در آن متمرکز سازند. آنها محصولات دامی و صنایع دستیافت خود را در این شهر به فروش می‌رسانند و مایحتاج خود را از بازار بزرگ و سنتی آن تأمین می‌کنند. در گذشته، سرکردگان ایل، این شهر را مرکز فعالیت‌ها و مراودات سیاسی با حکومت مرکزی قرار می‌دادند.

در گذشته نهادی برای سرشماری جمعیت کشور - بخصوص جمعیت ایلات و عشایر - وجود نداشت. با توجه به اینکه حکومت‌های قبیله‌ای حاکم به ایران فاقد برنامه‌ریزی طولانی مدت بودند و دغدغه خاطر حکام بیشتر به حفظ موقعیت خود منحصر می‌شد، این امر چندان هم تعجب‌آور نیست. بدین لحاظ آمار درست و قابل اعتمادی از جمعیت گذشته ایل قشقای در دسترس نیست. از حدود دو‌یست سال پیش جهانگردانی که از مناطق مختلف فارس دیدن کرده‌اند، در نوشته‌های خود با حدس و گمان، از جمعیت این ایل یاد کرده‌اند. در میان حداقل و حداکثر این برآوردها، تعداد جمعیت ایل در طول حدود صدوپنجاه سال (از ۱۸۰۹ تا ۱۹۵۰ میلادی)، بیش از سی برابر نوسان نشان می‌دهد.

در منابع فارسی نیز از حدود سال ۱۳۰۰ شمسی به بعد، به طور جسته و گریخته رقم‌هایی دربارهٔ تعداد جمعیت قشقای‌ها دیده می‌شود. در این خصوص قدیمی‌ترین اطلاعات، مستند به محاسبهٔ آقای "مسعود کیهان" استاد جغرافیای دانشگاه تهران است که در سال ۱۳۱۱ شمسی جمعیت ایل قشقای را ۳۰۴۳۰ خانوار ذکر کرده است. (۱۲) آخرین آمار جمعیتی که نگارنده بدان دسترسی یافته است، آمار جهاد سازندگی در سال ۱۳۶۱ می‌باشد که جمعیت عشایر قشقای

(کوچرو) را معادل ۷۵۲،۱۳ خانوار و ۳۵۷،۸۹ نفر برآورد کرده است. (۱۳) براساس اطلاعات Betany World Prayer Center (مأخوذه از اینترنت - به نشانه مندرج در شماره ۱۴ پی‌نوشت) جمعیت افرادی که به لهجه ترکی قشقایی صحبت می‌کنند، در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ به ترتیب ۲۰۰،۸۲۵ و ۰۰۰،۹۴۲ نفر بوده است. (۱۴) به هر حال، با توجه به پراکندگی قشقایی‌ها در شهرها و روستاهای مختلف استان فارس و استان‌های همجوار، به نظر می‌رسد آمارهای موجود از رقم واقعی فاصله داشته باشد.

قشقایی‌ها دارای تشکیلات ایلی خاص خود هستند که بر مبنای تعدادی سازمان درون‌گروهی بنیانگذاری شده است. در گذشته، افراد و گروه‌ها در جامعه قشقایی از حقوق یکسان برخوردار نبودند، به صورت اقشار نابرابر زندگی می‌کردند و تقریباً وضعی شبیه به جامعه نیمه‌کاستی داشتند.

ساخت سیاسی و سلسله مراتب قدرت در ایل قشقایی در قالب دو قشر کاملاً متمایز حکام (ایلخان، خوانین و کلانتران) و قشر پیرو (کدخدا، عامه عشایر و گروه‌های نیمه وابسته مطرود) شکل می‌گرفت. (۱۵) در رأس ایل، "ایلخان" قرار داشت که منصوب حکومت مرکزی بود. معاون وی "ایل بیگی" نام داشت که به عنوان قائم مقام وی انجام وظیفه می‌کرد.

تمام تصمیمات عمده‌ای که در زندگی اعضای ایل تأثیر می‌گذاشت، از سوی قشر حاکم اتخاذ می‌گردید. ایلخان، نماینده رسمی و حقوقی ایل در برابر مسائل و پیشامدهای خارج از ایل بود و به‌عنوان مسئول روابط خارجی، به تنظیم رابطه ایل با مقامات حکومت مرکزی و رهبران سایر ایلات می‌پرداخت و در حل اختلاف

سران طوایف مداخله می‌کرد. (۱۶) " ایل‌بیگی " امور داخلی از قبیل جمع‌آوری مالیات، تجهیز قوا، کارهای اداری، تنظیم امور املاک و به طور کلی کار رهبری و سرپرستی طوایف را به عهده داشت. ایل‌بیگی معمولاً از خویشاوندان نزدیک ایلخان انتخاب می‌شد و وظیفه داشت تا از عایداتی که به عنوان باج و مالیات از گلهٔ احشام ایل دریافت می‌کرد، سهم حاکم ایالت را پرداخت کند. (۱۷)

خوانین قشقایی به عنوان قشر حاکم، صاحب املاک فراوان و گله‌های بزرگ گوسفند بودند. آنها علاوه بر بهرهٔ مالکانه، در آمد هنگفتی از راه مالیات (صدی سه) به دست می‌آوردند. (۱۸) با وجود این موقعیت اقتصادی و اجتماعی، آنها در تماس دائم با نخبگان جامعهٔ شهری بودند و در جریان کامل مسائل مملکتی قرار داشتند. آنها همچنین همیشه تعدادی تفنگچی در اختیار داشتند و در موقع لزوم، از نیروی آنها برای سرکوبی مخالفان استفاده می‌کردند. خوانین علاوه بر خانه شهری، در مناطق خود صاحب قلعه یا عمارت نسبتاً بزرگ بودند. (۱۹)

به طور کلی پایگاه و منزلت اجتماعی این قشر موروثی بود. اعضای آن دارای القابی بودند که آنها را از سایرین متمایز می‌کرد. لقب "خان" برای مردان و لقب "بی‌بی" برای زنان به کار می‌رفت. مردان و زنان این قشر، برخلاف سایر اعضای ایل، هیچ‌گاه کار نمی‌کردند، زیرا همیشه تعدادی کلفت و نوکر در اختیار داشتند. ایلخانان و خوانین اغلب بین خودشان ازدواج می‌کردند و مراسم عروسی و عزاداری آنها بسیار با شکوه برگزار می‌شد.

البته نباید از نظر دور داشت که خان‌ها و ایلخان‌ها چنان همبستگی عمیق و طبیعی نژادی، زبانی و تاریخی با ایل خود داشتند که فرمانبرداری از آنها را امکان‌پذیر می‌کرد. آنها با درک مسائل جامعهٔ ایلی، و احترام به فرهنگ جامعه‌ای که

خود بدان وابسته بودند، از احترام جامعه سنتی و بسته ایلی برخوردار بودند و می‌توانستند بر آن جامعه حکومت کنند.

کلانتران، دومین قشر حاکم در جامعه قشقایی را تشکیل می‌دادند. ریاست طوایف به عهده کلانتران بود که پایگاه اجتماعی موروثی داشتند؛ یعنی پس از مرگ هر کلانتر، یکی از پسران یا فردی از دودمان او به جای وی می‌نشست. کلانتران نیز نسبت به قشرهای پایین‌تر، از امکانات فوق‌العاده برخوردار بودند؛ املاک، مراتع و گله‌های بزرگ گوسفند داشتند و چادر آنها از چادر عامه عشایر بزرگتر بود. افراد خاندان آنان نیز تن به کار نمی‌دادند و تعدادی نوکر، کلفت و کارگر در اختیار داشتند که او امرشان را اجرا می‌کردند. در مجموع، کلانتران بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در طایفه و مظهر قدرت خان به شمار می‌رفتند. عزل و نصب آنان از اختیارات ایلخانی بود. حکم کلانتری، همه ساله در حضور ایلخان قشقایی تجدید می‌گشت. ازدواج کلانتران تا حد زیادی به صورت درون‌گروهی صورت می‌گرفت، با این حال، کلانتران برای حفظ موقعیت و قدرت اغلب با ایلخانان نسبت خویشاوندی به هم می‌زدند؛ ایلخانان هم از این پیشامد استقبال می‌کردند، زیرا چنین وصلتی به قدرت و سیاست هر دو طرف تحکیم می‌بخشید.

(۲۰)

به طور کلی وظایف کلانتران عبارت بود از:

- " ایجاد اتحاد و همبستگی میان تیره‌ها، اجرای دستورهای ایلخانی در طوایف، تهیه تجهیزات جنگی هنگام درگیری‌ها، اخذ مالیات از کدخدایان و تحویل به مسئولان مربوطه، انتخاب کدخدا برای تیره‌ها، رفع اختلاف طایفه‌ای (در صورت لزوم به کمک ایلخان)، رسیدگی به مراتع و جایگزین کردن تیره‌ها در مراتع

پرتال جامع علوم انسانی

مربوطه، برنامه‌ریزی کوچ طایفه، انتخاب مأمور و افراد خاص برای مواقع لزوم به‌عنوان تفنگچی در خدمت ایلخان، رسیدگی به امور سیاسی و دولتی طایفه، تنظیم روابط خارجی طایفه و به عهده‌گیری نمایندگی مردم در مراکز دولتی...'' (۲۱)

کدخدایان، پس از کلانتران، در درجهٔ سوم سلسله مراتب قدرت قرار داشتند. منزلت کدخدایان هم ارثی بود؛ اما آنها قطعاً می‌بایست رضایت اعضای تیرهٔ خود را فراهم می‌کردند. از نظر اقتصادی، کدخدایان از امکانات بیشتری نسبت به مردم عادی برخوردار بودند اما با این حال در بین عامهٔ عشایر افرادی یافت می‌شدند که به مراتب ثروتمندتر از کدخدا بودند. کدخداها فقط به علت تماس با کلانتران و در مواردی با ایلخانان و خوانین، از حیثیت و اعتبار برخوردار بودند. (۲۲)

کدخدا ضمن اینکه نمایندهٔ کلانتر و مورد اعتماد او بود، باید مورد اعتماد اعضای تیره نیز قرار می‌گرفت. از این رو کلانتران سعی می‌کردند به کدخدایی فردی صحه گذارند که بیشتر مورد اعتماد مردم باشد؛ چون رضایت افراد، پشتوانهٔ قدرت کدخدا محسوب می‌شد و در واقع این مردم بودند که ابتدا روی کدخدایی فردی اظهار علاقه می‌کردند؛ سپس کلانتران بدان رسمیت می‌بخشیدند و خان بدان صحه می‌گذاشت. کدخدا سعی می‌کرد تا در تیره دو دستگی ایجاد نکرده؛ زیرا در صورت بروز چنین پیشامدی از قدرت او کاسته می‌شد و دستوراتش با طیب خاطر به اجرا در نمی‌آمد. (۲۳)

به طور کلی، وظایف کدخدایان عبارت بود از:

''ادارهٔ امور داخلی تیره، حل مسائل مربوط به اختلافات، دزدی‌ها، جنگ و ستیزها و روابط بین تیره‌ها، حفظ آمادگی رزمی برای مواقعی که کلانتران به احضار سریع نیرو می‌پرداختند، واگذاری مراتع و حل مسائل مربوط به چرای دام‌ها،

مسئولیت وصول مالیات جهت ایلخانی و همکاری با کلانتران طایفه برای رفع مشکلات عمده تیره. (۲۴)

پس از کدخدایان، عامه عشایر (افراد معمولی ایل) چهارمین قشر را تشکیل می‌دادند که از نظر اقتصادی متکی به زور بازوی خود بودند؛ هر چند در بین آنها گاهی افراد نسبتاً ثروتمند (در مقایسه با کدخدایان و افراد معمولی) یافت می‌شد که در مقابل دستمزد دیگران را به کار می‌گرفتند، با این حال اکثریت این عده نیز برای تأمین زندگی روزانه کار می‌کردند. پسران و دختران این قشر، بین خود و همچنین با دختر یا پسر کدخدا ازدواج می‌کردند و گاه بعضی از دختران آنان که از زیبایی برخوردار بودند، مورد توجه کلانتران قرار می‌گرفتند و با ازدواج به سلک منسوبان کلانتر در می‌آمدند. (۲۵)

گروه‌های وابسته و نیمه مطرود، پایین‌ترین قشر جامعه کوچ‌نشینان قشقایی را تشکیل می‌دادند. این گروه‌ها که جزو اعضای اصیل ایل به شمار نمی‌رفتند، عبارت بودند از: نوازندگان، سلمانی‌ها، آهنگرها، ساربان‌ها (که در بین قشقایی‌ها به گروه‌ها معروف‌اند و زبان مخصوص به خود دارند). این گروه‌ها هر کدام حرفه خاص داشتند. افراد معمولی ایل، با دیده تحقیر به آنها می‌نگریستند و بندرت حاضر به برقراری پیوند زناشویی با آنها می‌شدند؛ از این رو، ازدواج آنها درون‌گروهی بود. (۲۶)

به طور کلی، در یک چنین ساختار سنتی، تغییر شأن اجتماعی بندرت روی می‌داد؛ زیرا منزلت اجتماعی افراد تقریباً ارثی و از پیش تعیین شده بود و بنابراین ارزش شخصی و فعالیت‌هایی که هر فرد می‌توانست در پیش گیرد، بستگی به قشری داشت که در آن متولد شده بود.

شکل زیر، قشر بندی سنتی و هرم قدرت در ایل قشقایی‌ها را نشان می‌دهد: (۲۷)

ایلخانان و خوانین

کلانتران

کدخدایان

عامهٔ عشایر

گروه‌های وابستهٔ نیمه مطرود

(نوازندگان، آهنگران، ساربان‌ها و ...)

با این همه، می‌توان گفت که قشر بندی سنتی کوچ‌نشینان ایران و از جمله قشقایی‌ها، در نتیجهٔ تحولات اجتماعی نیم‌قرن گذشته دچار دگرگونی اساسی شده است. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برادران قشقایی (ناصر و خسرو و ملک منصور) به جرم حمایت از دکتر مصدق و مخالفت با رژیم کودتا تبعید شدند، املاک و ثروت آنها مصادره گشت و کلاً مقام ایلخانی و ایل‌ببگی از ساختار جامعهٔ عشایری حذف شد و ادارهٔ امور ایل به نیروهای ژاندارمری - واحد " انتظامات عشایری " - واگذار شد. از این زمان عده‌ای از کلانترهای وابسته با حفظ مقام صوری خود، به عنوان رابط مردم عادی با نیروهای دولتی عمل کردند و برخی حتی ننگ همکاری با ساواک را پذیرفتند.

جدای از ساخت سیاسی یا ساخت قدرت، قشقایی‌ها به طور سنتی دارای ساخت اجتماعی مخصوص به خود هستند که شاخه بندی درونی ایل براساس آن

شکل گرفته است. ساختمان ایلی در قشقایی‌ها از سر تا ذیل بدین ترتیب است:
ایل، طایفه، تیره، بنکو، خانوار، که در اینجا به طور مختصر هر کدام را توضیح
خواهیم داد. (۲۸)

: واحدی است اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که از همبستگی نوع
مکانیکی و نظارت بالای اجتماعی برخوردار است و همچنین مجموعه‌ای از طوایف
است که با زبان، آداب، عادات و فرهنگ مشترک، چه در بیلاق و چه در قشلاق،
زیر نظر یک ایلخانی یا ایل بیگی اداره می‌شوند.

: مجموعه‌ای از تیره‌ها که سابقه طولانی در زندگانی، معاشرت‌ها،
مالکیت‌ها و همکاری داشته‌اند و زیر نظر یک کلانتر اداره می‌شوند. در اصل،
طایفه، واحد سیاسی و اداری ایل است، طوایف تشکیل دهنده ایل قشقایی در طول
زمان متغیر بوده‌اند و گاه در یکدیگر ادغام و زمانی از هم تفکیک شده‌اند. پروفیسور
"دوموریتی" در سال ۱۹۱۳ میلادی (۱۳۳۱ ه. ق) ایل قشقایی را مرکب از دوازده
طایفه دانسته است. به شرح زیر:

۱ - کشکولی ۲ - ششبلوکی ۳ - دره‌شوری ۴ - فارسیمدان ۵ - رحیمی ۶ -
بیات ۷ - خلیج ۸ - گلّه‌زن ۹ - صفیخانی ۱۰ - کُرّابی ۱۱ - گوباز (گاوباز) ۱۲ -
عمله (۲۹)

آقای "عبدالله شهبازی" در کتاب "مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر" به
نقل از کتاب "فارسنامه ناصری" (۱۳۰۴ ه. ق) ایل قشقایی را مشتمل بر
شصت و شش طایفه ذکر کرده است. ایشان همچنین با استناد به اسناد خصوصی
"عبدالحسین میرزا فرمانفرما" (جلد ۲، صفحه‌های ۸۴۳-۸۳۹) می‌نویسد: "در سال
۱۳۳۷ ه. ق. چهل و شش طایفه قشقایی، جمعاً ۱۸۰۵۰ نفر جمعیت داشته‌اند." (۳۰)

علت تعدد طوایف در آن زمانه شاید بدان جهت بوده که تعریف مشخصی از طایفه وجود نداشته است و چه بسا تیره‌هایی خود را طایفه مستقل دانسته‌اند. گفته شده است اسماعیل خان قشقایی (صولت الدوله) ایلخان قشقایی، برای جلوگیری از فرایند جذب طوایف کوچک به درون طوایف بزرگ، آنها را در یک واحد ایلی به نام "طایفه عمله" و تحت رهبری مستقیم خود متشکل ساخت. در واقع افراد طایفه عمله به مثابه بازوی اجرایی و کارگزار ایلخان قشقایی عمل می‌کردند. (۳۱)

دکتر حبیب‌الله پیمان نیز ایل قشقایی را مرکب از نه طایفه دانسته است که به ترتیب الفبا عبارتند از:

۱ - طایفه دره‌شوری ۲ - طایفه رحیمی ۳ - طایفه ششبلوکی ۴ - طایفه صفی‌خانی ۵ - طایفه عمله قشقایی ۶ - طایفه فارسیمدان ۷ - طایفه قراجه‌ای ۸ - طایفه کشکولی بزرگ ۹ - طایفه کشکولی کوچک. (۳۲)

در حال حاضر در ایل قشقایی شش طایفه بزرگ وجود دارد که در همسایگی هم به سر می‌برند، این طوایف عبارتند از: ۱ - دره‌شوری ۲ - ششبلوکی ۳ - عمله، ۴ - فارسیمدان ۵ - کشکولی بزرگ ۶ - کشکولی کوچک.

: مجموعه‌ای از بنکوهاست که با هم روابط دوستانه، خویشاوندی، مشارکت مالی و مالکیت مشترک دارند و معمولاً با هم اطراق می‌کنند و همکاری و همیاری بین آنها برقرار است. تیره زیر نظر یک کدخدا اداره می‌شود. در سازمان سیاسی ایل تنها تیره است که رسمیت دارد و به همین دلیل رؤسای تیره‌ها از طرف مراکز قدرت تعیین می‌شوند. بنابراین کدخدا نماینده کلانتر در تیره و رابط رسمی بین افراد تیره و کلانتر است.

: "دوموریتی" در تعریف بنکو گفته است: "در نظام سنتی عشایر کوچنده ایران، برای بهره‌گیری بهتر از مراتع سرد سیری و گرم سیری، دو تا ده چادر سیاه را در جایگاه مشخص در پهنه مرتع کنار هم برپا می‌کنند که هر کدام سرپناه یک خانوار کوچنده است. ترکان قشقایی بدین واحد تجمع بنکو می‌گویند." (۳۳)

در تعریف دیگری آمده است: "بنکو عبارت است از اجتماع چندین سیاه چادر در منطقه‌ای محدود به نام "یورت" (۳۴) در داخل مرتع . به عبارت دیگر، هر خانوار عشایری، در مدتی از سال هم که شده، در سیاه چادری به سر می‌برد و برحسب نیازهای خانوادگی و دارا بودن مرتع مشترک، در کنار خانواده‌های دیگر زندگی می‌کند. این مجموعه را در قشقایی "بنکو" و در بعضی شاخه‌های قشقایی (۳۵) "پيله" می‌نامند. (۳۶)

بنکو واحد مستقلی است؛ ولی بین آنها نوعی همبستگی و پیوند مبتنی بر اصل و نسب وجود دارد که ناشی از تعلق به یک تیره مخصوص است. افراد بنکو دارای مرتع مشترک هستند و در امر زراعت همکاری نزدیک دارند و بر گرد هم چادر می‌زنند. امور داخلی بنکو با ریش سفید یا "آق سقل" و امور خارجی آن با کدخداست. بنکوها زیرشاخه تیره‌اند. تیره را به درختی تشبیه کرده‌اند که بنکوها شاخ و برگ‌های وابسته بدان هستند. تیره‌ها به بنکوها مرکزیت و شخصیت سیاسی و حقوقی می‌بخشند. (۳۷)

جدول زیر، رابطه میان ساخت اجتماعی و ساخت سیاسی ایل قشقایی در شاخه‌های مختلف را نشان می‌دهد. (۳۸)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ویژگی اقتصاد ایلات و عشایر ایران دامداری است و دام، نقش تعیین کننده در حیات اقتصادی آنان ایفا می کند. معیشت ایل قشقایی نیز از تولیدات دامی تأمین می شود. قشقایی ها به پرورش حیوانات اهلی اعم از گوسفند و بز مشغول اند و از چارپایانی نظیر اسب، الاغ، قاطر و شتر (در گذشته) برای حمل و نقل اشخاص، اموال، اثاثیه و نیز کار کشاورزی استفاده می کنند. کشاورزی آنان در حد کشت دیم محصولاتی نظیر گندم و جو است که معمولاً دارای بازده ضعیفی است؛ چه میزان بازدهی بیشتر به وضع آب و هوا و بخصوص بارش باران بستگی پیدا می کند.

می توان گفت قشقایی ها اقتصادی نسبتاً خود بسنده دارند. گوشت گوسفند و لبنیات خوراک اصلی آنان را تشکیل می دهد و با فروش مازاد گوسفندان و فرآورده های لبنی به تهیه کالاهایی نظیر چای، قند، شکر، پیاز و سایر احتیاجات می پردازند. این کالاها یا از شهرهای نزدیک و یا از پيلهوران دوره گرد خریداری می شود. قشقایی ها از پشم گوسفندان برای قالببافی، گلیمبافی و جاجیمبافی و از موی بز برای بافتن چادرهای سیاه و طناب استفاده می کنند. در سال های اخیر، فروش فرش های بافته شده بخشی از درآمدهای آنها را تشکیل می داده است، بافته های قشقایی پر نقش و نگار است و بیشتر با رنگ های طبیعی بافته می شود و در ایران شهرت دارد. برخی لباس های شبانی نظیر کلاه، نمد و کپنگ از طریق واگذاری پشم به "نمدمال" ها تولید می شود.

به طور کلی، می توان گفت گله داری در اقتصاد ایل نقش شایانی دارد اولاً از راه گله داری تا حدی برای زمین کود فراهم می شود. ثانیاً محصولات حیوانی مانند کشک، روغن، پنیر و ... از عناصر مهم غذایی "ایل مرد" و خانواده اش می باشد.

همچنین فروش مازاد بر نیاز او بر عوایدش می‌افزاید. ثالثاً از موی بز برای بافتن چادر و از پشم گوسفند برای بافتن فرش‌های مختلف استفاده می‌شود که با فروش آنها اقتصادشان تا حدی رونق می‌یابد. (۳۹)

نوع دام قشقای‌ها تلفیقی از بهترین نژادهاست. گوسفندهای ایل قشقای به دلیل بیلاق و قشلاق کردن، به مکان‌ها و آب و هواهای گوناگون عادت دارند و با هر نوع تغذیه سازگارند. طبق آمار "سازمان امور عشایر" در سال ۱۳۵۹ از حدود چهار و پنج میلیون رأس گوسفند ایران تقریباً دو میلیون رأس آن مربوط به ایل قشقای و از نژاد ترکی بوده است. (۴۰)

مطابق آمار ۱۳۶۴ "مرکز آمار ایران" مجموع احشام عشایر کوچنده کشور شامل ۴۳۱،۸۳۰،۲۳ رأس دام می‌شود که تعداد ۶۰۲،۲۸۱،۱۳ رأس آن را گوسفند و بره، و ۸۲۹،۵۴۸،۱۰ رأس باقیمانده را بز و بزغاله تشکیل می‌دهد. در این میان، ایل قشقای با ۳۷۷،۶۹۵،۳ رأس دام در مقام اول قرار دارد، که در جدول ضمیمه مشخص است.

تا پیش از روی کار آمدن رضاشاه، دولت‌ها در اثر قدرت‌های ایلی ظهور می‌کردند و بقا و نابودی آنها نیز به قدرت‌های ایلی وابسته بود. پادشاهان قاجار بر اساس یک سنت قدیمی در ایران، رهبران ایلات را مسئول جمع‌آوری مالیات و فراهم آوردن نیروهای نظامی و برقراری نظم و امنیت در مناطق تحت نفوذ می‌شناختند و عقیده داشتند که با اعمال این شیوه رهبران ایلات به ضد دولت با یکدیگر متحد نخواهند شد. چنین رهبرانی، ابزار جمع‌آوری ثروت بودند و در واقع موفقیت خود را تا حدی مدیون واگذاری این امتیاز از سوی دولت می‌دانستند.

از سال ۱۳۰۴ شمسی که رضاشاه به سلطنت رسید، شاهد جدایی بنیادین روابط دولت و عشایر هستیم. با روی کار آمدن وی، دوران کاهش نفوذ و در حاشیه قرار دادن و حتی نابود کردن چادرنشینی ایلات آغاز شد. تصمیم ناگهانی و بی‌مطالعه "تخته قاپوکردن" عشایر در دوره رضاشاه، بیشتر از آنچه هدف اجتماعی و اقتصادی داشته باشد، با اهداف سیاسی و نظامی انجام گرفت. بنابراین، به شرایط اجتماعی و اقتصادی نگهدارنده این نوع زندگی توجهی نشد و در مورد فراهم کردن شرایط لازم اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سکونت آنان نیز کمترین اقدامی صورت نگرفت. (۴۱)

به طور کلی، رضاشاه علیه چادرنشینیان دست به اقدامات سه گانه زد:

۱ - عملیات اسکان اجباری

۲ - عملیات ایل زدایی

۳ - عملیات فرهنگ زدایی (۴۲)

در مرحله نخست، براساس چندین قانون و تصویب نامه، چادرنشینیان مجبور شدند بین سکونت در ییلاق و قشلاق یکی را برگزینند. سپس ارتش با اشغال خط سیر عشایر، عبور از یکی به دیگری را ممنوع ساخت. ایل قشقایی به وسیله نیروهای نظامی ارتش، در نقاط مختلف گرمسیری متوقف و از حرکت به سوی ییلاق باز داشته شدند. واحدهای نظامی که به منظور اجرای سیاست اسکان اجباری اعزام شده بودند، این سیاست را با بی‌کفایتی و خشونت که قابل پیش‌بینی بود به انجام رساندند. از دیدگاه عشایر، اسکان به گونه‌ای اجتناب ناپذیر، با از میان رفتن دام‌ها، کاهش مواد غذایی و تنزل سطح زندگی، بیماری، مرگ و میر، از دست رفتن آزادی و استثمار به وسیله مقامات محلی و حکومتی همراه شد.

از نظر دامداری، سیاست اسکان آسیب بزرگی به عشایر - تولید کننده دام - و در مجموع به دامداری کشور وارد آورد.

"... مأموران اسکان، به آنها اجازه ییلاق - قشلاق کردن نمی‌دادند؛ مگر با دریافت مبالغی به عنوان "پول جواز". در یکی از سال‌ها بار سنگین پول جواز و سایر تحمیلات، برای بعضی از طوایف قشقایی طاقت فرسا شد و قادر به تأدیة مبلغ نشدند. ایلخان نظامی هم با نهایت شدت (به شوق اسکان) از حرکت ایل و اغنام واحشامشان به گرمسیر جلوگیری می‌کرد؛ ولی اسب و گوسفند و شتر و گاو به حکم طبیعت و شروع بادهای سرد پاییز و طلوع زمستان حرکت کردند و زن‌های پاره‌پاره در عقب سر آنها به راه افتادند. مردها برای تصفیة حق و حساب با ایلخان مشغول چانه زدن بودند. حق و حساب برای فرو نشانیدن اشتهای ایلخان نظامی کافی نبود و در نتیجه امر نظامی صادر گردید که ایل را از وسط راه گرمسیر عودت دهند!" (۴۳)

به طور کلی، در اجرای سیاست اسکان، مأموران رضاشاه از هیچ جنایتی رویگردان نبودند. در مقاله‌ای تحت عنوان "سیاه‌چادر" مندرج در روزنامه اطلاعات شماره ۷۰۱ به تاریخ ۱۸ مهرماه ۱۳۲۰ در این خصوص آمده است:

"برای اجرای این منویات، بدو چادرهای سیاه را آتش زدند... و گفتند چون شاه از چادر سیاه بدش می‌آید، چادر سفید بزنید. ولی فلسفه چادرهای سیاه عشایر این است که آنها را از موی بز می‌بافند که نفوذ ناپذیر است و این چادر در تمام فصول سال، آنها را در برابر باد و باران حفظ می‌کند. داخل آن آتش روشن می‌کنند، در صورتی که چادر سفید از این مزایا محروم است." (۴۴)

"فرخ" یکی از مهره‌های رژیم رضاشاه در خاطرات خود می‌نویسد:

"یکی از گرفتاری‌ها، مسئلهٔ اسکان عشایر فارس بود. دولت سالی صد هزار تومان پرداخته بود که برای عشایر مکان‌های قابل سکونت ساخته، آنها را در چند نقطه ساکن نمایند. اما پول‌ها به هدر رفته بود و از آن همه پول فقط دو سه تا اتاق گلی بر روی یکی دو تا تپه به جای مانده بود که آدمی وقتی آنها را رؤیت می‌کرد، می‌فهمید که آلونک‌ها را برای این ساخته‌اند که جلوی ییلاق و قشلاق عشایر را بگیرند، بی‌اختیار خنده‌اش می‌گرفت...! روزی که برای سرکشی به این اتاق‌ها رفته بودم، غصه‌ام گرفت! بعد به یاد آوردم با مبول بازی‌های مأموران را که چگونه برای مرکز عکس‌های طاق و جفت روانه کرده و مرکزبان نیز با جهالت این عکس‌ها را به شاه نشان داده بودند که تماشا کند عشایر چگونه تخته قاپو شده‌اند."

(۴۵)

اقدام دوم، یعنی "ایل‌زدایی" رضاشاه بدان سبب پدید آمد که وی وجود ایلات و عشایر را مناسب با سیاست‌های تجدّدگرایانهٔ خود نمی‌دید؛ بنابراین درصدد برآمد که مسئله را بی‌تأمل با انحلال تشکیلات ایلی و ممانعت از ییلاق و قشلاق کردن حل کند و از چادرنشین، کشاورز بسازد. او عقیده داشت که دوران صحرائنشینی و چادرنشینی و ییلاق و قشلاق به سرآمده است و اگر عشایر نمی‌خواهند شهری شوند، باید بپذیرند که لااقل روستایی شوند، از کوه‌ها به زیر آیند، تفنگ‌ها را به زمین بگذارند و کار کشاورزی انجام دهند. (۴۶)

در اجرای این سیاست، رضاشاه سازمان اجتماعی و اقتصادی عشایر را تخریب کرد، شیوهٔ ییلاق و قشلاق را از میان برد و بسیاری از سران عشایر را که مخالف این سیاست بودند، به زندان انداخت. در نواحی ییلاق و قشلاق حکومت نظامی

اعلام کرد و مأموران دولتی و نظامیان را بر زندگی اجتماعی عشایر مسلط کرد و سپس بسیاری از سران ایلات را تبعید و یا اعدام کرد. رضاشاه مناسبات و ساخت معیشتی ایلات را بدون آنکه جایگزین مناسب برای آنها بیابد، تنها با تکیه بر زور، از میان برداشت؛ در صورتی که حکومت او می‌توانست معضل نیروهای گریز از مرکز و ناامنی حاصل از آن را از طریق ایجاد شیوه انعطاف‌پذیر بیلاق - قشلاق و بهبود اقتصاد دامپروری عشایری، با جلب حمایت متنفذین ایلات از پیش پای خود بردارد.

اقدام سوم: "عملیات فرهنگ‌زدایی". اصولاً منظور از تخته قاپو کردن عشایر، کشاندن چادرنشینان ایرانی از فراز کوه‌ها به درون شهرها و روستاها و تحمیل فرهنگی دیگر به آنان بود. این فعالیت‌ها با این امید صورت می‌پذیرفت که فرهنگ و الزامات یکجانشینی زمینه‌های اصلی مرکز‌گریزی و شورش و طغیان عشایر را از میان بردارد و دولت بلامنازع صاحب اختیار مملکت شود. (۴۷)

مجریان طرح اسکان عشایر اصولاً از این اصل روانی غافل بودند که یکجانشینی در جامعه عشایری شیوه‌ای حقارت آمیز به شمار می‌آمد و کسی حاضر نمی‌شد به آن تن دهد. ایلپاتی‌های متعصب، شهرنشینی یا ده‌نشینی و خلاصه زندگی در فضای بسته و محدود را کار مردان واقعی نمی‌دانستند؛ تا آنجا که تقلید از زندگی شهرنشینان و توقف و سکونت در اتاق گلی را برای فرد عشایری ننگ می‌شمردند. متأسفانه رضاشاه و مجریان طرح‌های او بدون توجه به عوامل فرهنگی و اجتماعی که زاده تاریخ کهن سنن و آداب و رسوم زندگی ایلی است و طی نسل‌ها با روحیه، عواطف و اخلاقیات افراد عشایری عجین شده است، به تصمیم‌گیری برای زندگی آنان مبادرت می‌کردند.

کارگزاران حکومت رضاشاه حتی از درک این نکته عاجز بودند که عادت نداشتن به هوای سرد یا گرم و لذت هوای معتدل بیلاق و قشلاق در فصل‌های مربوطه، از جمله علل تداوم کوچ‌نشینی است. بنابراین، اگر به فرض تمام شرایط مادی اسکان هم فراهم می‌شد، باز باید سعی کافی به عمل می‌آوردند تا آمادگی روحی برای ترک زندگی عشایری به وجود آید.

به هر حال، در راستای عملیات فرهنگ‌زدایی، داشتن ریش و کلاه سنتی قدغن شد و به جای آن " کلاه کپی " مشهور به " کلاه پهلوی " متداول گردید که بعدها جای خود را به " شاپوی نمدی " مشهور به " کلاه بین‌المللی " داد. در این میان، قانون متحدالشکل شدن لباس که در ۶ دی ماه ۱۳۰۷ به تصویب رسیده بود، کت و شلوار اروپایی را تحمیل کرد. (۴۸)

در مجموع، می‌توان گفت سیاست اسکان اجباری رضاشاه گامی غیر منطقی بود که مانع از آن شد تا عشایر و کوچ‌نشینان به نحو معقول به کسب و کار و تولیدات دامی خود ادامه دهند. خانم " لمبتون " دربارهٔ چگونگی اسکان کوچ‌نشینان می‌نویسد:

" این سیاست، بدون تهیهٔ مقدمات کافی به مرحلهٔ اجرا درآمد. هیچ مطالعهٔ دقیقی دربارهٔ اسکان عشایر یا تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصاد ایران به عمل نیامد. بسیاری از خوانین را تبعید کردند و از بیلاق و قشلاق کردن سالانهٔ عشایر تا حدّ زیادی ممانعت کردند. در همهٔ موارد، جاهای مناسبی جهت اسکان عشایر انتخاب نمی‌شد. حوایج آنها را از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت به حدّ کافی تأمین نمی‌کردند و از نظر آموزش کشاورزی و تدارک آلات و افزار فلاحتی تسهیلات لازم برای عشایر فراهم نمی‌ساختند تا بتوانند از این راه آنان را به تغییر زندگانی ایلی و تحوّل از مرحلهٔ شبانی به مرحلهٔ کشاورزی یاری کنند. " (۴۹)

ظاهراً خانم لمبتون از ظلم و ستم مأموران حکومت وقت در حق کوچ‌نشینان بی‌اطلاع بوده است، یا اینکه به دلیلی نخواستند حقایق را بنویسد. مأموران رضاشاه حتی در زندگی خصوصی کوچ‌نشینان نیز مداخله می‌کردند. یکی از نویسندگان به گوشه‌ای از این جنایت اشاره کرده، می‌نویسد:

"تجاوز، تعدی و فشار و ظلم مأموران دولت، بخصوص در زمان حکومت سروانی به نام عباس به اوج شدت رسید. تا آنجا که این افسر ناشایسته و خائن، توله سگ‌های خود را برای آنکه بعدها زبان بفهمند با شیر زن‌های نجیب ایلات می‌پروراند. چند سالی نگذشت که این مظالم طاقت فرسا منجر به طغیان قشقایی‌ها در سال ۱۳۰۸ گردید." (۵۰)

در هر حال، تأثیر منفی سیاست عشایری رضاشاه در اقتصاد کشور به حدی بود که در اواخر سال‌های سلطنت، این شاه مجبور شد سیاست خود را تعدیل کند و پس از اینکه در شهریور ۱۳۲۰ استعفا کرد، مسئله عشایر که او به هیچ وجه نتوانسته بود حل کند، دوباره از پرده بیرون افتاد.

به طور کلی می‌توان گفت، در زمان رضاشاه هیچ‌گونه تغییری در ساخت و بافت سلسله مراتبی و رابطه قدرت در درون ایلات صورت نگرفت و پس از استعفای او همان بافت سنتی قدرت بازسازی شد و به کار خود ادامه داد.

متعاقب ضایعات سیاست اسکان اجباری رضاشاه و در پرتو عواملی چون فشارهای سیاسی - نظامی، مشکلات چرای دام در مراتع صدمه دیده و مسائلی چون کاهش نزولات جوئی، پاره‌ای از خانواده‌های عشایر قشقایی به اسکان فردی در حاشیه شهرها و روستاها روی آوردند و عده‌ای نیز به شهرهای کارگری نظیر

آبادان، آغا‌جاری و یا به شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس مهاجرت کردند. در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، به دلیل بی‌تجربگی محمدرضا شاه و ضعف دولت مرکزی، کوچ‌نشینان تا حدودی از آزادی برخوردار بودند، شاه خود را به بعضی از سران ایلات محتاج می‌دید و با آنها مماشات می‌کرد و حتی حضور آنها را در کسوت نمایندگی مجلس شورای ملی و سنا می‌پذیرفت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با حمایت امریکا صورت گرفت، بتدریج ارتش تقویت شد و شاه نیز احساس قدرتمندی کرد. وی خوانین قشقایی را که در جریان جنبش ملی شدن نفت شدت از دکتر مصدق حمایت کرده بودند، به خارج از کشور تبعید کرد؛ به گونه‌ای که تا پایان حکومت خود خیالش از جانب آنها آسوده شد. از سال‌های دهه چهل، سرانجام شاه پس از دو دهه تردید، خود را درگیر سیاست عشایری کرد. وی با توجه به تجربه تلخ پدرش، به صوابدید کارشناسان امریکایی، سیاست غیرمستقیم اسکان عشایر را با خشونت کمتر - ولی مؤثرتر - به اجرا در آورد. برنامه اصلاحات ارضی تا حدودی به تسهیل این سیاست یاری رساند. در سال ۱۳۴۱ محمدرضا پهلوی به توصیه دولت امریکا برنامه "انقلاب سفید" را پیش کشید که در ابتدا شامل شش اصل بود. دو اصل آن، یعنی اصلاحات ارضی و ملی کردن جنگل‌ها و مراتع تأثیر عمیقی در زندگی کوچ‌نشینان و خاصه عشایر قشقایی به جای گذاشت. اجرای اصلاحات ارضی و مالکیت یافتن روستائیان در اراضی حریم "ایل راه‌ها"، موانع و محدودیت‌هایی برای کوچ‌نشینان ایجاد کرد که به‌طور طبیعی اسکان اجباری دیگری را باعث شد. عده‌ای برای دومین مرتبه در دهات و حاشیه شهرها تحلیل رفتند.

تا پیش از اصلاحات ارضی، مالکیت زمین‌های زراعتی مرغوب و مراتع به

خوانین و کلانترها امکان می‌داد تا اعضای ایل را کنترل کنند؛ اما اصلاحات، باعث تضعیف خوانین و کلانتران شد و آنها قدرت خود را از دست دادند. هر چند هدف شاه از اصلاحات در هم‌کوبیدن فئودال‌ها و کشاندن جامعه به سوی نظام سرمایه‌داری غربی بود، با این حال، در بسیاری نقاط کلانتران و خوانین توانستند با همکاری مأموران دولتی بهترین اراضی را برای خود نگه دارند. (۵۱)

ملی کردن جنگل‌ها در واقع قلب نظام عشایری را هدف قرار داده بود. زمین‌های کشت نشده، مصادره می‌شد و به نام دولت به ثبت می‌رسید. مراتع به هیچ وجه نمی‌بایست کشت می‌شد، یا به عنوان چراگاه مورد استفاده قرار می‌گرفت مگر آنکه جواز علف‌چر از سازمان‌های دولتی دریافت می‌داشت. (۵۲) به علاوه، بهره‌گیری از چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق برای کشت زمین‌های مراتع باعث شد که وسعت مراتع کاهش بیابد و در نتیجه دامنه فعالیت کوچ‌نشینان محدود گردد. (۵۳) تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، "دشت نمدان" از توابع اقلید فارس که از قدیم الایام مورد استفاده تیره‌هایی از طایفه ششبلوکی ایل قشقایی قرار می‌گرفت، به تصرف دولت در آمد و به "شرکت کشت و صنعت دشت نمدان" اختصاص یافت.

در مجموع، با اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی، ضربات جبران ناپذیری به سران ایلات وارد آمد. بسیاری از آنها موقعیت اجتماعی خود را از دست دادند و از نظر مالی در وضع نامطلوبی قرار گرفتند. بعضی از آنها راهی شهرها شدند و برخی نیز به زندگی در داخل ایل ادامه دادند، بی‌آنکه دیگر از نفوذ سابق برخوردار باشند. عده‌ای هم که به رژیم وابسته بودند، در سایه زدوبند با مأموران دولتی موفق شدند مقدار قابل توجهی از زمین‌های زیر کشت و مراتع را به نام خود و فرزندانشان به ثبت برسانند و با کار کشاورزی و دامداری درآمد مکفی به دست آورند.

پس از اصلاحات ارضی، با برپایی مدارس عشایری و همچنین تأسیس مدارس ابتدایی در دهات، بسیاری از نوجوانان عشایری، از نعمت سواد برخوردار گردیدند. شاید بتوان گفت، تنها عاملی که سهمی مهم در دگرگونی زندگی عشایر قشقایی داشت، "سوادآموزی" بود که باعث تحول در زندگی آتی جوانان ایل شد.

در سال ۱۳۴۶ "دبیرستان عشایری" با هدف ادامه تحصیل دانش‌آموزان با استعداد و کم بضاعت قشقایی تأسیس شد. این دبیرستان در ابتدا صرفاً از فارغ‌التحصیلان دوره ابتدایی مدارس عشایری فارس ثبت نام به عمل می‌آورد، ولی بعدها فارغ‌التحصیلان مدارس عشایری سایر استان‌ها را نیز تحت پوشش قرار داد. (۵۴) اکثریت تحصیل کردگان دانشگاهی عشایر فارس، از جمله عشایر قشقایی، از این دبیرستان فارغ‌التحصیل شده‌اند.

به طور کلی، کسب دانش جدید، ضمن آگاهی بخشیدن به جوانان قشقایی موجبی برای بهبود زندگی آنان شد و به اصطلاح افق‌های جدید به روی آنان گشود. جوانان قشقایی در پرتو تحصیلات در می‌یافتند که برخلاف گذشته، منزلت اجتماعی افراد دیگر تنها از راه وابستگی به دودمان یا تیره تعیین نمی‌شود، بلکه با تحصیل علم می‌توان به شأن اجتماعی و مشاغل تازه دست یافت. این امر، فی‌نفسه به کاهش شکاف میان شهرنشینان و کوچ‌نشینان کمک کرد. با این حال، سوادآموزی در کنار مزایا، مضراتی هم برای جامعه کوچ‌رو قشقایی در برداشت. در سیستم زندگی عشایری و در اقتصاد سنتی آن، نیروی انسانی نقش بسزایی ایفا می‌کند. با تصدی مشاغل نظیر معلمی و پزشکی و غیره از سوی جوانان ایل، تعداد قابل توجهی از آنها در شهرها سکونت اختیار کردند. این شهرنشینی، موجب بیگانگی با فرهنگ ایلی و شکاف میان جوانان فارغ‌التحصیل و بیسوادان ایل گردید که به نوبه خود، کمبود نیروی انسانی و کاهش تعداد کوچ‌نشینان را در پی داشته است. (۵۵)

هر چند اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ قدرت کلانتران زمیندار طوایف قشقایی را ضعیف کرد، با این حال، آنها که به حکومت شاه وفاداری نشان می‌دادند، پادشاهی نظیر تفنگ برنو دریافت می‌داشتند و عده‌ای نیز به کسب موقعیت‌هایی نظیر عضویت در مجلس شورای ملی یا سایر نهادهای دولتی دست می‌یافتند. (۵۶)

انقلاب اسلامی موقعی به پیروزی رسید که عشایر قشقایی نه کاملاً شهرنشین شده بودند و نه به‌طور کامل به نظام مناسبات اقتصاد کشاورزی گام گذاشته بودند؛ حتی می‌توان گفت که نظام تولید آنها تا حدودی دست نخورده باقی مانده بود، وضعی که در مورد بقیه عشایر کشور نیز کم و بیش صادق بود. دانشجویان و شهرنشینان قشقایی، همگام با سایر اقشار ملت، در تظاهرات انقلابی شرکت داشتند. حتی برای اولین بار، اداره ساواک در شهرستان قشقایی‌نشین فیروزآباد مورد حمله مسلحانه قرار گرفت.

انقلاب اسلامی آخرین ضربه را بر پیکر پوسیده خان‌سالاری در ایل و طوایف وارد کرد. با تحکیم قدرت دولت، بتدریج قدرت کلانتران طوایف در مناطق قشقایی از بین رفت. عده‌ای که وابستگی‌هایی به نظام گذشته داشتند، هم اعتبار خود در مناطق ایلی و هم در محافل انقلابی را از دست دادند. هر چند در آغاز پیروزی انقلاب، برخی گروه‌های ایلی قشقایی فرصت یافتند تا خود را مسلح کنند و این روند می‌رفت تا ابعاد خطرناکی به خود بگیرد؛ چون که پاره‌ای اختلافات لاینحل گذشته مربوط به امور مراتع و اراضی زیر کشت، بین تیره‌های همجوار و طوایف همسایه، باعث رویارویی‌های مسلحانه می‌شد؛ (۵۷) اما با سیاست دولت و تأسیس "سپاه پاسداران عشایر" از گسترش درگیری‌ها جلوگیری شد.

پس از انقلاب اسلامی، برادران قشقایی (ناصر، ملک منصور و خسرو) که متعاقب کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خارج تبعید شده بودند، به کشور بازگشتند و با استقبال گروه‌هایی از مردم قشقایی مواجه شدند. از همان اوان مخالفت‌هایی از سوی جوانان تحصیل‌کرده قشقایی و عناصر چپگرا، در قالب تظاهرات، علیه آنان بروز می‌کرد. خوانین قشقایی بدو از دولت موقت پشتیبانی نمودند. حتی خسرو قشقایی در اولین دوره مجلس شورای اسلامی به نمایندگی شهرستان اقلید انتخاب شد؛ اما بتدریج، با وسوسه پاره‌ای افراد ساواکی تحت تعقیب و عناصر شرور که دارای سابقه سوء در محاکم بودند و برگرد آنان حلقه زده بودند، از در ستیز با جمهوری اسلامی ایران درآمدند. آنها با برپایی اردوهای مسلح غیرقانونی به درگیری با سپاه پاسداران عشایری پرداختند، تا اینکه سرانجام خسرو قشقایی در سال ۱۳۶۱ به دلیل ایجاد بلوا و رابطه با امریکا در فیروزآباد اعدام شد. ناصرخان که به کشور امریکا عزیمت کرده بود، در بهمن سال ۱۳۶۲ در آن کشور درگذشت. دو برادر دیگر، ملک‌منصور و محمدحسین‌خان، اکنون در قید حیات هستند.

یکی از مهمترین دستاوردهای دولت جمهوری اسلامی توسعه و گسترش آموزش و سوادآموزی در مناطق محروم و از جمله مناطق عشایری است. اختصاص سهمیه پذیرش برای مناطق محروم و عشایری در آزمون سراسری دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ورود داوطلبان عشایری و از جمله داوطلبان قشقایی به دانشگاه‌ها را تسهیل کرده است. در این دوران تمایل به تحصیل دختران و حتی ادامه تحصیل آنان در مقاطع عالی، در خانواده‌های قشقایی افزایش یافته است.

سیاست انقیاد جامعه عشایری و از جمله عشایر قشقایی، به طور مشخص از

زمان رضاشاه پهلوی آغاز شد. تصمیم به "تخته قاپو کردن" عشایر بیشتر با هدف سیاسی و نظامی و کاهش نفوذ ایلات و عشایر صورت گرفت. این سیاست، صرف‌نظر از درستی و نادرستی آن، چون با چاشنی خشونت همراه بود، برای طراح آن نتیجه مطلوب به بار نیاورد. سیاست اسکان و طریقه اعمال آن، چون بر واقعیاتی و اصول جامعه‌شناختی استوار نبود، تداوم پیدا نکرد و پس از سقوط رضاشاه، موجب گرفتاری حکومت شد. رضاشاه در نیافته بود که اعمال خشونت نسبت به مردمی که خود را فرزند کوهستان‌ها می‌دانستند و به زندگی یکجانشینی علاقه‌مندی چندانی نداشتند، بازتاب ناخوشایند دارد و مقاومت به هر شکل، عکس‌العمل طبیعی آنها خواهد بود.

تجارب گذشته نشان داده است، تغییر وضعیت عشایر مستلزم دگرگونی ساختاری است که خود، برنامه ریزی همه جانبه می‌طلبد و باید ابعاد مختلف زندگی، اعم از فرهنگ و سبک معیشت تا اقتصاد و روابط اجتماعی را در بر بگیرد. زندگی مردم عشایر، بر پایه دامداری استوار است؛ در حالی که زندگی یکجانشینی بر محور کشاورزی می‌چرخد. دامداری، به امکانات مناسب نظیر امکان تهیه علوفه متنوع و آب و هوای مساعد نیاز دارد؛ چیزی که دولت‌های گذشته هیچ‌گاه در معادلات خود عمیقاً به آن توجه نکردند.

بدون تردید، گسترش سوادآموزی، باعث تردید در پاره‌ای باورهای غلط فرهنگی شده است. دیگر یکجانشینی نوعی زندگی حقارت‌آمیز تلقی نمی‌شود. با تداوم سوادآموزی، شاهد تداوم اسکان تدریجی و داوطلبانه از سوی افراد عشایری هستیم؛ به طوری که می‌توان گفت، اکثریت میل به زندگی شهری و شهرنشینی پیدا کرده‌اند. اکنون در میان عشایر قشقایی، بیلاق و قشلاق به وسعت و گستردگی سابق

صورت نمی‌گیرد و به علت از بین رفتن " ایل راه‌ها " جابه‌جایی گله‌های گوسفند با کامیون صورت می‌گیرد. با کاهش نفوذ و حتی از بین رفتن کامل نفوذ کلانتران و خوانین، و ظهور نسل جدید - که خواست‌ها و مطالبات جدید دارند - بیشتر تأسیسات سنتی عشایری از بین رفته است.

هر چند ساختار اجتماعی و تقسیمات ایلی تا حدودی شکل گذشته خود را حفظ کرده است و افراد کماکان از طریق انتساب به تیره و طایفه خاص خود مورد شناسایی قرار می‌گیرند، ولی تعصبات گذشته در مورد ازدواج - بخصوص ازدواج قوم و خویشی - کاهش یافته است. در موارد بسیار، جوانان تحصیل کرده قشقای با دخترانی از جوامع شهری ازدواج کرده و زندگی موفق‌تری داشته‌اند. با این وصف هنوز بازمانده‌ای از خوانین و کلانتران هستند که نتوانسته‌اند خود را با محیط و فضای جدید وفق دهند و کماکان در گذشته زندگی می‌کنند؛ چنانکه برخی از آنها به پیوند ازدواج با اقشار عادی مردم قشقای رضایت نمی‌دهند.

در ارتباط با ساخت سیاسی باید گفت، این ساخت به طور کلی دگرگون شده است و فقط ریش سفیدها نفوذ سنتی خود را حفظ کرده‌اند. کدخدایی از ساختار جامعه قشقای حذف شده و امور مربوطه به بنکوها از طریق "شوراهای عشایری" رتق و فتق پیدا می‌کند و امور طایفه از طریق "بسیج عشایری" و "انتظامات عشایری" صورت می‌گیرد. کلانترها اغلب در گوشه شهرها عزلت اختیار کرده‌اند؛ ولی افراد مسن ایل هنوز به آنها به دیده احترام می‌نگرند.

اکنون نسل جدیدی در ایل قشقای در حال شکل‌گیری است که زندگی سنتی گذشته را بر نمی‌تابد. این نسل که از نعمت سواد در سطوح مختلف برخوردار است، انتظارات و مطالبات خاص خود را دارد و دیگر چون گذشتگان، کلاه دو

گوش به سر نمی‌گذارد و گیوه به پا نمی‌کند. بیم آن می‌رود که در سایه تحلیل تدریجی زندگی عشایری و بی‌اعتنایی جوانان به روش‌های مرسوم، قابلیت‌های مثبت این زندگی از بین برود. اکنون عشایر قشقایی با داشتن بیشترین تعداد دام، به سهم خود در تولید گوشت و سایر فرآورده‌های دامی نقش با ارزشی دارند. هنوز صنایع دستی قشقایی نظیر قالی، گلیم، جاجیم از شهرت و مرغوبیت برخوردار است. این وظیفه دولت است که با برنامه‌ریزی اصولی، در تقویت این قابلیت‌ها مساعی لازم را به کار برد. اکنون بسیاری از جوانان تحصیل کرده قشقایی بیکارند و به هرز می‌روند؛ بی‌تردید حمایت از این جوانان و ایجاد مشاغل متناسب با زندگی عشایری، می‌تواند ضمن اینکه از متلاشی شدن زندگی عشایری جلوگیری کند، مانع از به هدر رفتن نیروی بالقوه آنان گردد. اگر دولت برنامه‌هایی برای عشایر دارد - که قطعاً دارد - می‌تواند به دست این جوانان مأنوس با نظام زندگی عشایری، بهتر به اهداف خود نائل آید.

به نظر می‌رسد خط مشی آینده زندگی عشایر بایستی بر دو الگو استوار گردد.

(۱) تهیه و تدارک امکانات برای علاقمندان به زندگی کوچ نشینی و حمایت از آنان. این حمایت می‌تواند شامل ابعاد اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، امنیتی و رفاهی شود.

(۲) زمینه سازی و فراهم ساختن تسهیلات و امکانات لازم برای عشایر مایل به اسکان، به گونه‌ای که با هدایت و برنامه‌ریزی مناسب از اسکان خودسرانه در حاشیه شهرها جلوگیری به عمل آید و با تأسیس روستاها و شهرهای نوین و کشت و صنعت در مناطق متعدد، توانمندی‌ها و استعدادها و تجربیات این قشر از جامعه در خدمت اقتصاد ملی به کار گرفته شود.

- ۱ - حاج میرزا حسن شیرازی معروف به فسائی، تاریخ فارسنامه ناصری (تهران: چاپ سنگی، ۱۳۱۲هـ. ق.).
- ۲ - نامه نور "ویژه‌نامه قشقای‌ها" شماره ۴ و ۵ (تهران: فرهنگ‌سرای نیاوران، آذرماه ۱۳۵۸)، ص ۵۷.
- ۳ - عبدالله شهبازی، مقدمه‌ای بر ایلات و عشایر (تهران: نشر نی، ۱۳۶۹) ص ۵۳ به نقل از کتاب آگاه "ایلات و عشایر" (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۲) صص ۲۴۵ - ۲۴۱.
- ۴ - همان، ص ۷۰.
- ۵ - جواد هیئت، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، جلد اول (تهران: نشر نو، ۱۳۶۵) صص ۳۸۵ - ۳۰۰.
- ۶ - نمونه‌ای از این اشعار به شرح زیر است:
بویول گندر تبریزه قناتی ریزه ریزه
تاروم بیرویول و یربیزه‌بیز و اراک ئوکلمزه
یعنی: این راه به تبریز منتهی می‌گردد، خدایا راهی به ما بنما تا به سرزمین مادری خود رجعت نماییم.
- ۷ - جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، جلد دوم، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم) ص ۱۳۶.
- ۸ - همان، ص ۳۵.
- ۹ - همان، صص ۳۰۴ - ۳۰۳.
- ۱۰ - جواد صفی‌نژاد، عشایری مرکزی ایران (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹) صص ۸۷-۸۴.
- ۱۱ - همان، ص ۳۴۰.
- ۱۲ - مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، (تهران: ابن سینا، ۱۳۲۰).

۱۳ - صفی نژاد، همان، ص ۱۶۷.

14 - Internet, <http://www.com/profiles/pcode/1945.html>, sours, Betany worldprayer center

۱۵ - سکندر امان‌اللهی بهاروند، کوچ‌نشینی در ایران، پژوهشی دربارهٔ ایلات و عشایر (تهران: انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۴)، ص ۱۶۷.

۱۶ - صفی نژاد، همان، ص ۸۰.

۱۷ - همان، ص ۸۲.

۱۸ - سالیانه از هر ۱۰۰ رأس دام، سه رأس به عنوان مالیات از اعضای ایل گرفته می‌شد.

۱۹ - مثلاً باغ ارم با محوطهٔ وسیع آن در شیراز، متعلق به خان قشقایی بود.

۲۰ - صفی نژاد، همان، ص ۸۲ و همچنین بهاروند، همان، صص ۱۷۱ - ۱۷۰.

۲۱ - منوچهر کیانی، سیه چادرها (شیراز: کیان‌نشر، چاپ دوم، ۱۳۷۴)، ص ۱۷۷.

۲۲ - بهاروند، همان، ص ۱۷۲.

۲۳ - حبیب‌الله پیمان، توصیف تحلیلی از ساختمان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایل قشقایی (تهران: دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) ص ۳۵۰.

۲۴ - کیانی، همان، ص ۱۷۲.

۲۵ - زنانی که از این قشر به عقد کلانتران در می‌آمدند، در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشتند و به صورت کنیز انجام وظیفه می‌کردند.

۲۶ - ر.ک: بهاروند، همان، صص ۱۷۴ - ۱۷۲.

۲۷ - همان، ص ۱۶۷.

۲۸ - ر.ک: کیانی، همان، صص ۱۷۸ - ۱۷۶ و نیز صفی نژاد، همان، صص ۷۸ - ۷۴.

۲۹ - ژ. دوموریتی، عشایر فارس، ترجمهٔ جلال‌الدین رفیع‌فر، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵)، ص ۱۶.

پرتال جامع علوم انسانی

- ۳۰ - شهبازی، همان، ص ۷۴.
- ۳۱ - همان، صص ۲۹ و ۷۴.
- ۳۲ - پیمان، همان، صص ۲۳۵ - ۲۳۲.
- ۳۳ - دوموریتی، همان، ص ۲۰.
- ۳۴ - "یورت" در اصطلاح قشقایی‌ها به محلی اطلاق می‌شود که چادر سیاه در آنجا برپا می‌شود.
- ۳۵ - "بيله" (به کسرب) در طوایف ششبلوکی، عمله و فارسیمدان مصطلح است و در طوایف دیگر قشقایی به کار نمی‌رود.
- ۳۶ - صفی‌نژاد، همان، ص ۷۵.
- ۳۷ - همان، صص ۷۶ - ۷۵.
- ۳۸ - همان، ص ۸۴.
- ۳۹ - ا.ک.س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲) صص ۶۰۹ - ۶۰۸.
- ۴۰ - کیانی، همان، صص ۳۸ - ۳۷.
- Lois Beck "Tribes and States in nineteenth and twentieth century Iran" - ۴۱
- In Philip S. Khoury and Joseph Kastiner (eds), *Tribes and State Formation in the Middle East* (Berkeley: University of California press, 1990) pp. 203 - 204
- ۴۲ - ژان پیردیگار، برنارد هورکاد، یان ریشار، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۷) صص ۳۴۰ - ۳۳۹.
- ۴۳ - گذشته، چراغ راه آینده است، چاپ ششم (تهران: انتشاران قفوس، ۱۳۷۷) ص ۲۴ به نقل از: روزنامه اطلاعات، شماره ۴۷۱ مورخ ۲۸ آبان ماه ۱۳۲۰
- ۴۴ - همان، ص ۲۵.
- ۴۵ - کیانی، همان، ص ۲۱۶.
- ۴۶ - نعمت‌الله قاضی (شکیب)، علل سقوط رضاشاه (تهران: نشر آثار، ۱۳۷۲) ص ۱۶۹.

- ۴۷ - همان، نقل به معنا، صص، ۱۷۴ - ۱۷۳.
- ۴۸ - پیردیگار و دیگران، همان، ص ۴۰.
- ۴۹ - لمبتون، همان، ص ۶۲.
- ۵۰ - محمد بهمن بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، (تهران: انتشارات آذر، ۱۳۲۲
)، ص ۶۲.
- ۵۱ - بهاروند، همان، ص ۲۴۸.
- ۵۲ - پیردیگار و دیگران، همان، ص ۴۰۲.
- ۵۳ - بهاروند، همان، ص ۲۴۹.
- ۵۴ - همان، صص ۲۲۷-۲۲۶، به نقل از: محمد بهمن بیگی، تاریخ مختصری از
فعالیت‌های اداره کل آموزش عشایری.
- ۵۵ - همان، صص ۲۲۹ و ۲۵۲.
- ۵۶ - برای مثال می‌توان به انتخاب امیرامان‌الله‌خان سترگ دره‌شوری، کلانتر طایفه دره
شوری به نمایندگی شهرستان سمیرم اشاره کرد.
- ۵۷ - می‌توان به رویارویی مسلحانه تیره "دوست محمدلو" از طایفه ششبلوکی ایل
قشقایی با تیره‌های همجوار از ایل باصری، بر سر اراضی واقع در منطقه سرحد ششدانگه
از توابع اقلید فارس اشاره کرد (تابستان ۱۳۵۸) که یک کشته و چند زخمی به جای
گذاشت.